

«فلسطینی دیگر وجود خارجی ندارد. فلسطینی‌ها که هستند؟ ساکنان یهودیه و سامریه، غیریهودیان، تروریست‌ها. مسئله آفرین‌ها. مردم بی‌سامان. پناهندگان. نام‌هایی بر یک برگه‌ی شناسایی. افرادی که در سخنرانی‌ها ستایش می‌شوند اما در عمل به عنوان مزاحم و به عنوان هستی‌های شکسته و فاقد کلیت با آن‌ها برخورد می‌شود»^۲.

سعید براین باور است که این روایت‌های بی‌شمار و غیردقیق امکان تنوع زیستی و هویتی را از آن‌ها سلب کرده است. بنابراین می‌کوشد این تصویر بی‌هویت و بی‌نام‌نشان فلسطینی‌ها را بشکند، درحالی‌که فلسطینی‌ها همچون دیگر مردمان به کارها، علاقه‌مندی‌ها و تعاملات روزانه خود مشغول‌اند، بچه تربیت می‌کنند، خانه می‌سازند، درس می‌خوانند و از هیچ شائی از زندگی غفلت ندارند. چنین روایت‌هایی از آن‌ها رسمیت نمی‌یابد و تبلیغ و ترویج نمی‌شود، بلکه تنها یک تصویر از طریق رسانه‌ها به جهان مخابره می‌شود و آن چه سبب پاره‌پاره شدن فلسطین شده است در درجه اول نه اظهار ضعف و عدم مقاومت ساکنان آن، بلکه روشی استعماری است که داستان را نه از ابتدا، بلکه از میانه نقل کرده و زمینه تصرف را فراهم کرده است: «به عنوان گروهی قانون شکن معمولاً آنقدر سانسور می‌شویم که کلامان قطع می‌شود، که به نظر می‌رسد نمی‌توانیم جز پیامی که گاهی از خود به جهان خارج بفرستیم. در طول تاریخ ما را مردمی دورریختنی دیده‌اند، مردمی فرمانبردار یا نژادپرست‌تر در امپریالیسم کلاسیک. براساس همین اصل که فلسطینی‌ها ملتی همگن و به هم پیوسته نیستند، ما را به اینجا و آنجا منتقل کردند و سرزمینمان را از ما گرفتند»^۳.

۲. نقش مکان در ساخت هویت

«فلسطینی‌ها» به عنوان مردمانی که ثبات جغرافیایی و تداوم سرزمینی از زندگی آن‌ها محو شده است چگونه می‌توانند وطن، خاک و مکانی را به عنوان عنصری از هویت خود تعریف کنند؟ «چگونه یک پدر فلسطینی می‌تواند به دختر و پسر خود بگوید که لبنان، مصر، سوریه، اردن یا نیویورک جایی است که مادر آنجا زندگی می‌کنیم، اما زادگاه و میهنمان نیست؟ چگونه یک مادر می‌تواند خاطرات شخصی

خود را در فلسطین برای فرزندانش بازگوید در شرایطی که آن واقعیت‌ها، آن مکان‌ها، حتی آن اسم‌ها دیگر حق زیست ندارند؟^۴ فلسطینی‌ها به رغم سال‌ها تبعید و دوری چنان با مکان خود پیوند خورده‌اند که خواه ناخواه باور جمعی نیز امکان هویت یافتن خارج از سرزمین را از آن‌ها سلب کرده است. در فقدان جغرافیا تاریخ پیش نمی‌رود و در چنین شرایطی که روایت تاریخ ممنوع است، و داستان‌های مربوط به منشأ سرزمین و ملیت آن‌ها مخفی است، در تبعید و آوارگی چگونه می‌توان هویتی را حول یک مکان حفظ کرد؟ چگونه یک فلسطینی می‌تواند در جایی که به او تعلق ندارد برای جایگاهی رسمی تلاش کند و به حفظ آن امیدوار باشد؟ یک فلسطینی همواره باید مدرک شناسایی ارائه دهد. او در وطن خود برای تردد نیازمند برگه عبور است. در کشور دیگر، به عنوان مهاجر یا تبعیدی یا ساکن اردوگاه، همه هویتش و تنها دلیل برای اثبات وجودش به یک برگه گره خورده است. در چنین شرایطی او چگونه می‌تواند اهمیت وطن را به فرزند خود نشان دهد؟

سعید از اصطلاحی یاد می‌کند که میان فلسطینی‌ها رواج دارد: «داخل». منظور از داخلی‌ها کسانی هستند که در فلسطین مانده‌اند و آنجا را ترک نکرده‌اند. کسانی که با وجود «برجاماندن» و زندگی زیر فشار و لوله‌ی تفنگ حرکتی دارند و به عنوان «سازش‌ناپذیر و مقاوم» به آن‌ها نگریسته می‌شود. همین جا هویتی دوگانه میان ساکنان فلسطین و رانده‌شدگان از آن شکل می‌گیرد. آیا آن‌ها که ترک وطن کرده‌اند هنوز فلسطینی هستند؟ آیا فلسطینی بودن با حضور در زمین گره خورده است؟ سعید چند تجربه از برخورد با کسانی چون خودش، که تبعید شده یا مهاجرت کرده‌اند، نقل می‌کند، تجربه‌هایی که با احساس شرم از عدم مقاومت آمیخته‌اند و تجربه کسانی که از رجعت دوباره به وطن خویش ناامیدند. گویی فقط آن‌ها که مانده‌اند با بندبند وجودشان و لحظه به لحظه زندگی‌شان گره خوردن هویت فلسطینی به مکان را نشان می‌دهند: «واحد‌های مسکونی ساحل غربی رود اردن در آدمی احساس خاصی به وجود می‌آورد. از نظر قوه دیداری این ساختمان‌ها چنان زنده‌اند که

شنیده‌ام حتی مایه حیرت خود اسرائیلی‌ها نیز می‌شوند. دیدن این ساختمان‌ها نه تنها لشکری از جنگجویان بی‌توجه و خشن، بلکه سرطانی پیش‌رونده را به ذهن آدمی متبادر می‌کند»^۵.

درک اهالی فلسطین از مکان مخدوش شده است. فلسطین برای آن‌ها دولت نیست، کشور نیست، حتی ملت نیست، بلکه سرزمین کوچک و بسیار متراکمی است که آن‌ها را از آن به بیرون پرتاب کرده‌اند و بازیابی هویت فلسطینی تنها کوششی است برای آنکه بر روی نقشه جایی بیابند.

۳. فلسطین از درون: در غیاب زمین هویت جمعی چگونه شکل می‌گیرد؟

سعید از ماجرای نامه‌ای می‌گوید که یک فلسطینی ساکن اورشلیم نوشته و از استاد دانشگاهی که او را می‌شناخته خواسته که نامه را به ادوارد سعید برساند. نامه‌ای که به زبانی ظاهراً سری و با سفارش‌های فراوان به سعید رسیده است تنها حاوی جملاتی است مانند اینکه «نویسنده آن در فن کاراته مهارت کامل دارد». سعید این نامه ظاهراً خنده‌دار یا بی‌ارزش را در نسبت با زبان و فرهنگ فلسطین تحلیل می‌کند: ملتی که همواره در معرض روایت‌های ضعف بوده‌اند برای تعریف خود نیاز به عاملی دارند که آن‌ها را با قدرت پیوند دهد. در سایه روایت ضعف و در اثر تداوم زندگی در جنگ و با دشمن است که هر چیزی که هر فلسطینی می‌آموزد اثری از مبارزه دارد. اما روی دیگر این نامه به زبان رمزی و فرهنگ نانوشت‌های جاری میان فلسطینی‌ها پرانگنده است. هیچ‌گاه نمی‌توان آن را آشکارا برای دیگران یا حتی خودشان ترسیم کرد. دنیای رمزوراز هستی‌های خصوصی و شخصی. این دنیای پرمزوراز سبب شده که ما به ناچار دست به آفرینش شگردی بزنیم که از ورای واژگان معمولی با یکدیگر سخن بگوییم و اندیشه و احساساتمان را سرپیسته و، به گمان من، به حدی رمزآمیز بیان کنیم که گاهی حتی خودمان را نیز گیج و مبهور می‌کند»^۶.

فقدان نقطه تاریخی و تصویر مشترک برای فلسطینی‌ها، نظیر مهاجرت دسته جمعی یا کشتار جمعی یهودی‌ها، امکان عزیمت جمعی را از آن‌ها سلب کرده است. انگار که تنها با تکیه بر



«چگونه یک پدر فلسطینی می‌تواند به دختر و پسر خود بگوید که لبنان، مصر، سوریه، اردن یا نیویورک جایی است که مادر آنجا زندگی می‌کنیم، اما زادگاه و میهنمان نیست؟ چگونه یک مادر می‌تواند خاطرات شخصی خود را در فلسطین برای فرزندانش بازگوید در شرایطی که آن واقعیت‌ها، حتی آن مکان‌ها، اسم‌ها دیگر حق زیست ندارند؟»